

سلسله مباحث اخلاق و معارف اسلامی. حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی. جلسه ۲۴۴۵، چهاردهم اسفند ۱۳۸۶ برابر با بیست‌وپنجم صفر ۱۴۲۹. موضوع: حق و باطل.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم. «و لا تلبسوا الحق بالباطل و تكتموا الحق و أنتم تعلمون.»

بحث ما راجع به قیام امام حسین علیه السلام بود که برای وصول به حق و اقامه حق بود و اون هم عرض کردم. معلوم که به چهار چیز تشخیص حق، راه رسیدن به حق و حرکت در اون راه و بالاخره پایداری در حرکت. خب.

بحث ما به اینجا کشیده شد که کسانی را که این‌ها مقابله با حق کردند و مقاتله با حق کردند. حتی به اینجا رساندند.

مقابله با حق و مقاتله با حق هم کردند که این گروه در زمان امام حسین خیلی روشن بود. خب در اینجا این بحث را مطرح کردم که منشأ این‌ها یک گروه این‌ها سران این‌ها بودند که همون سه جهت موجب شده بود به اینکه برای رسیدن به دنیا حفظ فرض بفرمایید امور دنیوی‌شون و یا که اینجا جلب منفعت بود و یا دفع ضرر. خب اون‌ها را ما کاری نداریم. بحثمون راجع به توده مردم بود. خب یک گروه که این‌ها در زمان امام حسین به اون صورت نقشی البته نداشتند ولی ما خب در هر جامعه‌ای می‌بینیم هست. این جور نیست و افتاده باشه. چون منشأش جهل است. جهل هم که می‌دانید که این جور نیستش که برطرف شده باشه به طور کلی از جامعه دینی ما.

کج‌فهمی نسبت به حق بود. کج‌فهمی نسبت به چی؟ حق بود. من این را یک اشاره‌ای کردم و دیگه رد شدم که زمان امیرالمؤمنین اون موقع خیلی بروز و ظهور پیدا کرد این کج‌فهمی. بله علیه السلام هم اون جملات را گفت و که مسئله کلمه حق یراد به الباطل و آیه هم مطرح کردم دیگه گذاشتم بذاریمش کنار. بحث مونده مال من بحثم.

مطلب دیگه مسئله جهل بود در ارتباط با مصداق حق.

حالا من این را توضیح می‌خواهم بدهم ان شاء الله. وارد می‌شوم.

که به اصطلاح ما مصداق حق را شناسایی کردند. نه مفهوم.

روایاتی را در جلسه گذشته بهش اشاره کردم. روایات متعدده‌ای بود. که فاصله بین حق و باطل‌ها؟ من این روایات را تکرار می‌کنم برای بحثی که می‌خواهم وارد شوم. تقریباً مجبور شدم به اینکه این بحث را بکنم.

در یک روایتی بود از امام باقر علیه السلام که حضرت فرمودند: «سئل امیرالمؤمنین علیه السلام کم

بین الحق و الباطل؟» «فقال أربع أصابع.»

حضرت فرمود از علی علیه السلام سؤال شد فاصله بین حق و باطل چه مقدار است؟ حضرت فرمود چهار انگشت. «و وضع امیرالمؤمنین یده علی أذنه و عینیه.» که من جلسه گذشته عرض کردم چهار انگشت را بستند و بین گوش و چشم خودشون قرار دادند. «فقال ما رأته عیناک فهو الحق و ما سمعته أذناک و أكثره باطل.»

آن چیزی را که دو چشمت می‌بیند حق است و آنچه را که از دو گوش با دو گوش می‌شنوی غالباً این‌ها باطل است. خوب حرف من را گوش کنید.

این یک روایت. روایت دوم.

این‌ها را تو چیز بار آورده تو نهج‌البلاغه هم کلمات علی علیه السلام در اونجا هستش حالا من نمی‌خواهم وارد اون بشوم.

روایت دیگه که باز از امام باقر علیه السلام است که حضرت فرمودند: «سأل الشامی الذی بعثه معاویة لیسأل امیرالمؤمنین علیه السلام عما سأل عنه ملک الروم.»

که یک شخصی بوده از شام آمده بوده معاویه فرستاده بودش که برو پیش علی علیه السلام یک چیزی پادشاه روم از من پرسیده من بلد نیستم جوابش را بدهم.

و برو اونجا.

حالا اینجا دارد که امام حسن علیه السلام حالا کار نداریم. که «کم بین الحق و الباطل؟» سؤال این بوده. فاصله بین حق و باطل چیه؟ اون سؤالی که اون کرده بوده.

«فقال أربع أصابع.» حضرت: «فما رأيته بعینک فهو الحق و ما تسمع بأذنیك باطلاً كثيراً.» تو اونجا داشت «أكثره باطل» تو اینجا دارد «باطلاً كثيراً».

حالا می‌گویم این‌ها یعنی چی. بعد می‌رسیم ان شاء الله.

بعد یک روایت دیگه هست که مثلاً این از نهج‌البلاغه گرفته. در اونجا که علی علیه السلام اونجا. اما «إنه ليس بين الحق و الباطل إلا أربع أصابع.» «فسئل عن معنى قولي هذا.» پرسیدند آقا یعنی چی فرمایش تو؟ علی علیه السلام: «فجمع أصابعه و وضعها بين أذنه و عینیه ثم قال الباطل أن تقول سمعت و الحق أن تقول رأيته.» گوش کنید.

این روایات متعددی داریم. می‌خواستم این را بگویم. صحبت یکی دو تا سه تا نیست. نهج‌البلاغه هستش. خب این تا اینجا. فقط من مقدمه چون آخر جلسه اشاره کردم جلسه گذشته گفتم من وارد بحث می‌خواهم بشوم.

من مقدمتاً باید یک بحثی که خودش یک بحث مستقلی است این را به اصطلاح باید بحث را مطرح کرد که من البته نمی‌توانم به طور گسترده بگویم و اون اینکه در امر دین توجه می‌کنید؟ در امر دین،

مسئله دین. در اونجا معیار ارزش افراد در ربط با دین چه معیاری است؟ این خودش یک بحثی است. توجه کنید.

معیار ارزشی افراد در ربط با دین. و دین بر چه محوری است؟ که اگر انسان داشته باشد این ارزشمند است این شخص. این بحث است. خودش خیلی بحث مهمی است. ها؟ مستقل.

من از اینجا شروع می‌کنم این را. و اون اینکه ما می‌رویم بالا از پیغمبر شروع می‌کنیم. اونجا. و خدا که اصلاً باید خدا این اتیکت ارزشی را بگوید که درست است یا نه؟ ها؟

برو سراغ پیغمبر و برو سراغ چی؟ خدا. اون‌ها چی می‌گویند؟

خدمتتان عرض شود که سوره یوسف. در اونجا مراجعه کنید آیه ۱۰۸. خطاب به پیغمبر می‌کند خداوند: «قل هذه سبيلي أدعو إلى الله على بصيرة أنا و من تبعني.» «و سبحان الله و ما أنا من المشركين.»

بگو ای پیغمبر این است راه من. بسم الله. «هذه سبيلي.» چیه راحت؟ حالا می‌گویم. می‌خوانم، دعوت می‌کنم شما را به سوی خدا. اما از روی بینایی خودم و بینایی پیروان خودم. خب حرف‌ها را گوش کن.

بینش. فهمیدی چی می‌خواهم بگویم؟ بینایی خودم.

«على بصيرة أنا و من تبعني.» عجب. محور بینایی است نه شنوایی. حالا این خیلی بحث خیلی مهمی است.

ما اسمش را می‌گذاریم چون آیه است دیگه. بصیرت دینی است معیار ارزشی. بصیرت. «على بصيرة.» یک بحثی است البته اینجا جایش نیست. من تو بحث مقامات معنویه که من مطرح کرده بودم در اونجا پیرو بهش اشاره داشتم ولی خب من چون الان فعلاً رسیدم به اینجا اشاره می‌کنم.

اصلاً این را بدانید مبدأ و منتهای دین گوش کنید بینش است. شهود است. فهمیدی؟

اون که در انبیا و رسل بود که بهشون وحی می‌شد و چی می‌شد. گوش می‌کنید چی می‌خواهم بگویم؟ این‌ها شهود می‌کردند البته طبق مراتب خودشون. گوش می‌کنید چی می‌گویم؟ مشاهداتشون را برای ما چی کار می‌کردند؟ منتقل می‌کردند.

حتی در باب وحی حالا من چی کار کنم دیگه. کارم به اینجا کشیده شد.

گوش کنید. «فأوحى إلى عبده ما أوحى ما كذب الفؤاد ما رأى.» ای.

اول وحی را که می‌گوید بعد می‌گوید دل من که دروغ نمی‌گوید. اون که دیدم. البته با چشم دل خدا را دیده‌ها. با چشم سر که نمی‌شود خدا را دید.

«و لقد رآه نزلة أخرى.» ای بابا هی یکی دو تا سه تا بابا بس است دیگه. باز «ما زاغ البصر و ما طغى.» «لقد رأى من آيات ربه الكبرى.» شروع می‌کند هی «رأى رأى رأى.» ای بابا.

خب. وحی را می‌گوید اما بعد می‌آید چی؟

دین از شهود شروع شده. گوش کنید. اون انسان‌های برتر به حسب مراتبشون آنچه را که از عالم غیب شهود کردند برای ما چی؟ گفتند حالا من عرض می‌کنم که اصلاً مبدأ شهود است.

این می‌آید. از مبدأش که شروع می‌شود. منتهاش هم باز همونه. یعنی انسان آنگاه در سیر معنویش به کمال لایق می‌رسد که به شهود برسد. فهمیدی چی می‌خواهم بگویم؟

یعنی آنچه را که از ادراکات عقلیه دارد واردات قلبیه شود و آن را شهود کند.

من چاره‌ای هم نداشتم من که بروم سراغ این مطلب. شهود. فهمیدی چی می‌خواهم بگویم؟ از شهود شروع می‌شود و به شهود هم چه؟ ها؟ ختم می‌شود. دین.

این یک مطلب کلی بود گفتم. درست است جنبه‌های معرفتی پیدا کرد ولی خب خوبه این را بدانید شما. بر همین محور هم مسائل ما دور می‌زند. حالا من می‌گویم.

محور دیدنی است. دیدنی‌هاست. توجه کنید.

نه شنیدنی. رسیدی شما به عرض من؟ حالا من عرض می‌کنم.

اصل دیدن است. توجه کنید.

اون اصل است.

خب. بحث در این هست این را بهتون بگویم که دیدن که ما می‌گوییم اینجا از نظر اصول اعتقادی ادراکات عقلیه است. دیدگاه دیدگاه عقل است. گوش کنید چی می‌گویم؟ من نمی‌خواهم وارد این

مسائل بشوم. درست؟

عقل ادراک می‌کند. ادراک عقلی شهود عقلی است.

حالا شنیدید؟ بعد می‌آید جزو واردات قلبیه می‌شود. در اینجا است خدمتتان عرض شود که تا طبق آیات دیگه درست است یا نه؟ چشم دل‌ها؟ باز می‌شود. وقتی باز شد قلب شهود می‌کند.

محور اینه. اون وقت حالا بهتون عرض می‌کنم. همین معارف دینی ما که سرچشمه از شهود می‌گیرد و منتهی به شهود می‌شود.

اون‌هایی را که خودشان راه به شهود ندارند در مرتبه نازله. حرف من را خوب گوش کن.

این‌ها باید مراجعه کنند به کسانی را که ها؟ شهود کردند. حرف‌های من را خوب گوش کنید. این‌ها از اون معارف شماسه. توجه می‌کنید چی می‌خواهم بگویم؟

اینکه علی علیه السلام گفته خیلی مسئله بالاست. این خیال نکنید این‌ها خیلی ساده نیست. خصوصاً اون روایتی که از امام باقر علیه السلام در ذیل همین آیه شریفه هست که حضرت می‌آید

اون مصادیق بالاش را می‌گوید. که به خدا خطاب می‌کند «قل هذه» بگو این راه من است و «علی بصیرة أنا و من تبعنی.» بعد «و من تبعنی» را حضرت می‌فرماید به اینکه ائمه علیهم السلام هستند.

که این‌ها بودند. رسیدی شما به عرض من؟ حالا من نمی‌خواهم وارد بشوم. من نمی‌خواهم تفسیر کنم. چند تا روایت داریم یکی از امام باقر علیه السلام که «و من تبعنی» ائمه هستند. خب. دیدن این‌ها.

شهود کردند این‌ها. درست است یا نه؟ این‌ها باید. لذا شنیدنی‌هایی حجت است که منتهی به دیدنی بشود.

فهمیدی چی می‌گویم؟ حالا من می‌روم حالا تو فقه اون را هم می‌آورم واست پیش می‌کشم. حالا فعلاً در این مرحله.

و اون اینکه ما از علی علیه السلام داریم «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ» در خطبه ۱۵۷ نهج‌البلاغه. گوش بفرمایید. «قد أوضح لكم سبيل الحق و أنار طريقه فشقوة لازمة أو سعادة دائمة.» نگاه کنید. کم نگذاشته خدا. راه رسیدن به حق را چیه؟ گفته به شما.

«قد وضحت محجة الحق لطلابها.» خیلی ما حالا روایات داریم حالا من می‌روم سراغ اصل مطلبم. و اون این است که نه اونچه را که هست معیار ارزشی بصیرت است. بینش است. بصیرت دینی است. بینش دینی است.

دیدن است نه شنیدن. در مرتبه نازله نتوانستی راه نداشتی چاره نه هر شنیدنی. شنیدنی که منتهی به چی بشه؟ ها؟ دیدن. رسیدی شما به عرض من یا نه؟ لذا من در باب شناسایی حق چه از نظر مفهومیش. حالا می‌روم سراغ مصداقش. در اونجا عقل سلیم و نقل چی؟ صحیح. یادتان نرود.

عقل سلیم خودم هم دیدگاه عقل است. دید است. نقل صحیح اون است که شهود کرده. یادتان نرود که از اون به ما رسیده. که دیده. دین بر محور دیدن است نه شنیدن. این یک مطلب کلی بود برایتان گفتم البته خودش یک بحث مستقل بود. مجبور شدم من این را بگویم که بعد اون وقت من بروم سراغ چی؟

راجع به مصادیق هم مسئله همینه. حالا می‌گویم. یک مفهوم داریم، مصداق داریم. در باب حق. حالا من یک مثال می‌زنم واستون.

عدالت که در فقه داریم امام جماعت عادل باشه نمی‌دانم خیلی جاها می‌گویند شرط نیست که عادل بشود.

در اینجا. اول باید بریم ببینیم مفهوم عدالت چیه.

بسیار خب. مفهوم عدالت عبارت از این فرض کنید مرتکب کبیره نشه اصرار بر صغیره هم نداشته باشد و درست است یا نه؟ عمل به واجبات بکند و ترک محرمات و بسم الله. حالا ما روشن شد از طریق وحی هم به ما رسیده. درست است یا نه؟ ها؟ شنیدنی است که منتهی به دیدن شد.

حالا می‌خواهم مصداقش را گیر بیاوریم. چی کار کنیم آقا؟

عادل را. چی؟ از کجا گیر می‌آوری؟

اینجا می‌گویند یا باید خودش با این آقا باشی دیده باشی که معصیت نمی‌کند. عمل واجب می‌کند. محرمات هم ترک می‌کند. خودت دیدی. دیده باشی. فهمیدی؟

اگر را ندیدی ندیدی راه شنیدن می‌آید. اما شنیدن چی؟ منتهی به دیدن. اون هم نه یک دیدن دو تا دیدن. تا شنیدن حجت بشه. حرفام را گوش کن. برید آقا بگید شور پیدا کنید شما نسبت به دینتان. ببینید چقدر محکم حرف می‌زند. فقه ماست. دو نفر عادل. یعنی چی؟ دو نفر کسانی که چیه؟ تو دیدی که این‌ها معصیت نمی‌کنند. عمل به واجب می‌کنند. این‌ها را تو دیدی؟ این دو تا اگر گفتند اون عادل است اون هم تازه بر محور دیدشون. اخبار از حس باید بکنند نه حدس. فقه می‌گویم اینجا. بی‌سوادها. فهمیدی چی می‌گویم؟ حدس نه. این دو تایی که من دیدم که عادلند. این دو تا گواهی بدهند که او گواهیشان هم بر محور دیدشون. حسشون نه حدس.

جا افتاد ان شاء الله.

حرف‌ها یعنی چی؟

حرف‌ها چیه؟

اسلام دین شعار نیست. دین شعوره. شعاری ارزش دارد که از چی؟ محور ها؟ شعور برخاسته.

گفتاری ارزشمند است که بر محور دیدار باشد. فهمیدی؟ این حجت.

حرف خوب خیلی می‌زنند. به صرف اینکه حرف خوب می‌زند خیلی خوبیه؟ هیچ گاه. التماس دعا و من الاسلام و السلام.

این نیست مسئله. توجه می‌کنید چی می‌خواهم بگویم؟ شعار خوب خیلی می‌دانند. این به درد نمی‌خورد اصلاً. اصلاً اسلام اصلاً معارف ما فقه ما این نیست. فقه ما این نیست.

گفتاری ارزشمند است که بر محور چی باشه؟ ها؟ دیدار باشه. دیدار. می‌فهمی چی می‌خواهم بگویم؟ «علی بصیرة.» می‌فهمی چی می‌خواهم بگویم؟ بینش اینه که بهش ارزش می‌ده.

اینی که علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام این‌ها روایات را می‌خواندند. می‌گویند بین حق و باطل چهار انگشت است حالا می‌فهمی؟ یعنی چی؟

ها؟ بصیرت نسبت به حق. می‌فهمی چی می‌خواهم بگویم؟ این بصیرت دینی است. این باید باشه. توجه کنید. این میشه حق.

که لذا تعبیر حضرت فرمود به این چیز که خواسته همینو بگه. بفرماید حضرت که بصیرت داشته باشی. اگر همین‌جور چیز کرد. مشکل حالا عرض می‌کنم تطبیق به مورد من می‌دهم ان شاء الله بعد آینده من امشب که می‌آمدم اینجا تو ذهنم آمد که ما معمول ما این بود که در آخر سفر ما یک شب می‌گذاشتیم توسلمون را.

بله. من مقید بودم البته.

که یکی از نازدانه‌های حسین علیه السلام داشته باشم.

دیگه و از نظر باب‌الحوائج بودنش تجربه شده است. التماس دعا.

نقل می‌کنند وقتی خاندان حسین علیه السلام در شام بودند یزید خبیث این‌ها را در یک محله‌ای قرار داد و به نام خرابه.

این‌جور که در روایتی از امام زین‌العابدین نقل شده که حضرت فرمودند به اون شخص که آمده بود خدمتشون فرمودند به اینکه ما روزها از تابش آفتاب ناراحتیم. سایبان نداریم و شب‌ها از سرما. ببین چه کردند این‌ها.

در روایت دارد من که دیدم که دل شب بود یک وقت دیدند که صدای یک نازدانه‌ای سکوت شب را شکست و این جمله را سه بار تکرار کرد. همین‌جور داد می‌زند «أین أبی الحسین؟» خیلی التماس دعا دارد. این دختر کوچک خیلی کارهای بزرگ می‌کند.

می‌گوید پدرم حسین کجاست؟

«رأیته الساعة فی المنام.» من الان تو خواب پدرم را دیدم.

می‌گویند این بی‌بی‌ها بیدار شدند اطراف این نازدانه را گرفتند صدای زجه و شیون این‌ها رفت بالا. این‌جور که نقل کردند نوشتند که یزید متوجه شد سر و صدا گفت چه خبره؟ جریان را نقل کردند. این خبیث می‌داند چی کار کرد؟ گفت سر پدرش را بردارید ببرید برایش.

سر را در طبقی گذاشتند پوششی بر روی او کشیدند وارد خرابه کردند. چه صحنه‌ای است خدا می‌داند. آمدند گذاشتند جلوی این طفل. اول دست برد و این پوشش را کنار زد.

با تعجب یک نگاه کرد گفت «ما هذا الرأس؟» این سر کیه؟

«و قالوا لها رأس أبیک الحسین.» این همون است که می‌خواستی. سر پدرت است.

این دست‌های کوچکش را آورد می‌نویسند «فرفعته من الطشت و أذنته.» می‌دانی یعنی چی؟ با این دست‌های کوچکش سر پدر را بلند کرد. اما مراقب زمین نیفتد.

«و قالت» شروع کرد این جملات را گفتن. «یا أبتاه ما خذلک بدمائک.» بابا کی تو را به خون آغشته رنگین کرده؟

«یا أبتاه ما قطع وریدک.» ای بابا کی رگ گردن تو را برید؟